

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال پنجم، دوره جدید، شماره شانزدهم، تابستان ۱۳۹۳، ص ۱۲۷-۱۰۶

تحلیل جامعه شناختی القاب شاعران عربی براساس نظریه «داغ ننگ» گافمن*

منصوره زرکوب

دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

محمد رحیمی خویگانی

دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

فاطمه گلی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

چکیده

نظریه داغ ننگی که جامعه‌شناس بزرگ آمریکایی «اروینگ گافمن» ارائه کرده، مبین این مطلب است که سه دسته صفات و القاب جسمی، نژادی و شخصیتی می‌توانند به عنوان داغ ننگی بر پیشانی شخص ملقب قرار گیرد و زندگی و رفتار اجتماعی او را متأثر سازد. این پژوهش با استناد به این نظریه در صدد است تا طرق شکل‌گیری القاب شاعران عربی و میزان تأثیرگذاری آنها بر رفتارهای اجتماعی شاعران را بررسی کند. مهمترین یافته‌های این پژوهش - که با روشی تحلیلی - توصیفی به دست آمده است - بیان‌کننده این مطلب است که یکی از مهمترین طرق شکل‌گیری لقب در نزد شاعران عربی استفاده از معایب و صفات جسمی و نژادی به عنوان لقب است که به خوبی می‌تواند با نظریه داغ ننگ مورد تحلیل واقع شود؛ در این پژوهش مشخص شده است که کنشهای شاعرانی چون عنتره، سفیری، تأبط شرا و حطیئه در قبال داغهای جسمی و نژادی خود، بسیار متفاوت و از روزن اشعار و گفته‌های آنان قابل بررسی است.

کلمات کلیدی: القاب شاعران عربی، تحلیل جامعه شناختی، داغ ننگ، اروینگ گافمن.

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۰۲/۲۷

* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۰۶/۱۳

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: zarkoobm@yahoo.com

۱. مقدمه

۱.۱ تعریف مسأله

یکی از مهمترین مسائلی که می‌تواند در زمرهٔ جامعه‌شناسی ادبیات قرار بگیرد، تحلیل جامعه‌شناختی اسامی و القاب شاعران به عنوان پدید آورندگان اثر ادبی است. پژوهش حاضر با تکیه بر نظریهٔ جامعه‌شناختی «اروینگ گافمن» معروف به نظریهٔ «داغ ننگ» درصدد است تا به تحلیل القاب شاعران عربی بپردازد که به نوعی به داغ ننگ مبتلا و متصف گشته‌اند.

در این مقاله ابتدا سعی می‌شود به راههای شکل‌گیری و شیوع القاب شاعران عربی پرداخته شود تا مشخص گردد که کدام نوع از این القاب می‌تواند در زمرهٔ داغ ننگ قرار بگیرد، جامعه آماری این پژوهش، شاعران مشهور عربی است که معمولاً در دانشگاههای ایران تدریس می‌شوند. لذا از ذکر شاعران گمنام و یا گمنام، و تحلیل القاب آنان چشم پوشیده شده است. این پژوهش به دنبال آن است تا به سؤالات زیر پاسخ دهد:

- نحوهٔ لقب‌پذیری شاعران مشهور عربی چگونه بوده است؟
- چه نسبتی میان تمام یا قسمتی از القاب شاعران عربی با داغ ننگ وجود دارد؟
- القاب شاعران چه قدر در شخصیت آنان و نوع رفتار و سلویشان تأثیر داشته است؟

۱.۲ پیشینهٔ پژوهش

- در زمینهٔ کاربردی نظریهٔ داغ ننگ تاکنون چند مقاله نگاشته شده است:
- «داغ ننگ و هویت اجتماعی: بررسی موردی عوامل داغ ننگ زنده بر افراد دارای معلولیت جسمانی آشکار در شهر رشت» (۱۳۹۰ش، مجلهٔ بررسی مسائل اجتماعی ایران، سال دوم، ش ۶۵) که به بررسی نحوهٔ داغ خوردن هشت نفر از افراد دارای معلولیت در شهر رشت و واکنش آنان به این داغها پرداخته است.
 - «جامعه‌شناسی رفتار در رمان طناب کشی بر مبنای نظریهٔ داغ ننگ» (۱۳۹۳، فصلنامهٔ نقد ادبی، شمارهٔ ۲۶) که به تحلیل رابطهٔ شخصیت‌های داغ خورده و کنشهای آنها در جامعه و پیامدهای رفتاری و روان‌شناختی داغ ننگ در شخصیتها پرداخته است.

و در زمینه مورد نظر مقاله حاضر؛ یعنی بررسی رابطه القاب شاعران عربی و داغ ننگ و همچنین تحلیل جامعه شناختی پدیده‌های اجتماعی به وسیله نظریه داغ ننگ، بیشتر مقاله زیر نگاشته شده است:

- «مقارنه طرق اختيار القاب شعراء الفرس و العرب»، (۲۰۰۶م، مجله العلوم الإنسانية الدولية، العدد ۱۳) که نگارندگان در این مقاله سعی کرده‌اند به روشهای انتخاب لقب توسط شاعران در ادبیات عربی و فارسی بپردازند.

این پژوهش در ادامه این پژوهش تلاش می‌کند با استفاده از نگرش و نظریه جامعه شناختی در حیطه پژوهشهای ادبی یا به عبارتی ایجاد اتصال بین جامعه شناسی و ادبیات به پرسشهای یادشده پاسخ دهد.

۲. چارچوب نظری تحقیق

۲.۱. تعریف لقب

صاحب «لسان العرب» در ذیل این واژه «لقب» چنین آورده است: «اللَّقبُ: التَّبَرُّ، اسمٌ غيرُ مسمًى به، والجمع ألقابٌ. وقد لَقَّبَهُ بِكذا فَتَلَقَّبَ بِهِ. يقال: لَقَّبْتُ فلاناً تَلَقُّباً» (ابن منظور، د.ت، ج ۶: ماده نبز) همان گونه که پیداست، این واژه معادل «النبز» قرار داده شده است و «التَّبَرُّ، بالتحريك: اللَّقبُ، والجمع الألقابُ. والتَّبَرُّ، بالتسكين: المصدرُ. تقول: نَبَرْتُ نَبْرَهُ نَبْرًا أَي لَقَّبْتَهُ» (همان) جرجانی در تعریف لقب می‌گوید: «ما یسمى به الإنسان بعد اسمه العلم من لفظ يدل على المدح أو الذم لمعنى فيه» (جرجانی، ۱۹۸۵م: ۲۴۷) از این تعاریف برمی‌آید که تعریف لقب با تصور عموم چندان تفاوتی ندارد. لقب اسمی است که علاوه بر اسم «علم» شخص، از روی مدح یا از روی ذم بر او اطلاق می‌شود و به عنوان شناسه‌ای همراه او می‌ماند، این لقب، گاه از اسم علم و اولیه شخص هم پیشی گرفته، ماندگارتر از آن می‌شود.

بنا بر آموزه‌های اسلامی «التنابز» یا همان «به هم لقب دادن» اگر ناظر به القاب بد و ناپسند باشد، امری نکوهیده است:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْألقابِ بئسَ الاسمُ الفُسوفُ بَعْدَ الإيمانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) (الحجرات، ۱۱/۶۷)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مبدا مردانی از شما گروه دیگر را به سخره بگیرند، شاید آنها از ایشان بهتر باشند؛ و نه زنانی زنان دیگر را، شاید آنان بهتر از اینان باشند؛ و یکدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان، نام کفرآمیز بگذارید؛ و آنها که توبه نکنند، ظالم و ستمگرند!» محمدحسین طباطبایی در تفسیر این آیه آورده است: و قوله: «و لا تَنَابَرُوا بِالْألقابِ بِئْسَ الإِسْمُ الفُسُوقُ بَعْدَ الإِیمانِ» النبی بالتحریک هو اللقب، و یختص - علی ما قیل - بما یدل علی ذم فالتنابز بالألقاب ذکر بعضهم بعضا بلقب السوء مما یکرهه کالفاسق و السفیه و نحو ذلك. و المراد بالاسم فی «بئس الإِسْمُ الفُسُوقُ» الذکر كما یقال: شاع اسم فلان بالسوء و الجود، و علی هذا فالمعنی: بئس الذکر ذکر الناس - بعد إیمانهم - بالفسوق فإن الحری بالمؤمن بما هو مؤمن أن یدکر بالخیر و لا یطعن فیهِ بما یسوءه نحو یا من أبوه کان کذا و یا من أمه کانت کذا (الطباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۱۸: ۳۲۲)، پس در قرآن «التنابز» به معنی «لقب بد به هم دادن» آمده است.

۲.۲ لقب و هویت

«هویت» یکی از مهمترین مفاهیمی است که توجه بسیاری از روانشناسان و جامعه‌شناسان عصر حاضر را به خود معطوف داشته است. بدون شک هویت یک فرد تا حد زیادی از تصور افراد پیرامون او ساخته می‌شود، «تصویری که فرد از خود می‌سازد و احساسی که نسبت به خود پیدا می‌کند، بازتاب نگرشی است که دیگران نسبت به او دارند» (گل محمدی، ۱۳۸۱ش: ۲۲۳)؛ به دیگر سخن مفهوم هویت همان پنداشت و تصور فرد از کیستی و چیستی خود است در ارتباط با افراد و گروه‌های دیگر که در تعامل با اویند؛ یکی از بازخوردهای رفتاری که افراد پیرامون با آدمی دارند، در قالب «لقب» نمود می‌یابد؛ لذا لقب تحقیر آمیز و منفی تأثیر مستقیم در تخریب شخصیت ملقب دارد که این‌که لقب مثبت، می‌تواند بسیار سازنده باشد.

معمولا لقب دادن، و آن هم از نوع تحقیر آمیز و ناپسندش، از سوی خود آدمی شکل نمی‌گیرد (مگر اینکه کسی از لحاظ عقلی و اخلاقی ناسالم باشد)، لذا لقب نمونه بارز تأثیر جامعه و افراد آن بر هویت فرد و نماد تعلقات جمعی و محلی هویت است که نقش فرد ملقب در پذیرش یا رد آن نامشخص و ناچیز است. (احمدی، ۱۳۸۸ش: ۱۸) اهمیت لقب در ایجاد و شناسه هویت تا آنجاست که در اغلب اوقات «لقب» عامل معرفه بودن شخص می‌شود نه اسم اصلی او! این مطلب در افرادی با اسامی مشترک، بیشتر نمود دارد.

از آنجا که اغلب القاب، «منفی» و تحقیرآمیز است، این تحقیر مداوم موجب می‌شود تا شخص ملقب به تدریج، دچار انحراف اخلاقی واضح شود که جامعه از طریق معانی تحقیرآمیز و نادرست، آن لقب را به او تحمیل کرده است، «ادوین لمرت» (Edvin.m.lemert) به این فرآیند نام «برچسب زنی» (Labeling) داده است، «برچسبی» که در جوامع سنتی امکان فرار از آن وجود ندارد؛ نظریه برچسب زنی یک نظریه در حیطه جامعه‌شناسی انحرافات است که سعی دارد نقش جامعه در بروز انحراف را توضیح دهد و به قوانینی که فرد را مسؤول انحرافات خویش می‌دانند، خرده بگیرد. (همان: ۱۱)

«اروینگ گافمن» (Irving Goffman) (۱۹۲۲-۱۹۸۲م) جامعه‌شناس (کانادایی الاصل) آمریکایی و دانش‌آموخته دکتری دانشگاه شیکاگو و رئیس «انجمن جامعه‌شناسی آمریکا» در سال ۱۹۸۱م، با مطالعه نظریه برچسب زنی و تدقیق و توسعه آن، نظریه «داغ ننگ» (Stigma) را ارائه کرد. این نظریه هم‌بسان «برچسب زنی» برای تحلیل و تبیین مسائل و مشکلات فردی و اجتماعی افرادی است که جامعه بدانها لقب «نابهنجار» داده است و به هر شکلی با یک یا چند داغ ننگ دست و پنجه نرم می‌کند، از نظر او فرق داغ ننگ با برچسب زنی در این است که داغ ننگ پاک‌نشدنی و همیشگی است و حتی می‌تواند با نسل‌های مختلف همراه شود و آنها را رها نکند. این نظریه به خوبی بیان می‌دارد که یک «داغ» چگونه و چقدر می‌تواند در زندگی افراد تعیین‌کننده باشد، از نظر او داغ ننگ یک صفت یا ویژگی است که به کار بردن او برای فرد مورد خطاب، شدیداً بدنام‌کننده و ویرانگر است، (گافمن، ۱۳۸۶ش: ۳۲) پس داغ ننگ صفت و یا ویژگی منفی است که (به هر شکل) به فردی داده می‌شود، به نظر گافمن این ویژگی به صورتی است که چون فرد دارای این ویژگی خاص، با یک غریبه مواجه می‌شود، آن غریبه بی‌درنگ متوجه این خصیصه بی‌اعتبارکننده او یا این آسیب جسمانی‌اش گشته، خواسته یا ناخواسته بدو داغ یا انگ می‌زند، (همان: ۳۱) در نظر جامعه‌شناسان این ویژگی یا همان داغ می‌تواند در سه دسته، تقسیم شود:

۱. داغهایی که برآمده از زشتی‌ها و معایب جسمی است، تمام معلولیتها، ناتوانی‌های نمایان جسمی، اوضاع پوستی، بیماری‌های صعب‌العلاج و خطرناک مثل «ایدز»، اختلالات ارتباطی و... می‌تواند در زمره این نوع داغ ننگ قرار بگیرد (راوز، ۲۰۰۲م: ۷، به نقل از عباداللهی و همکاران، ۱۳۹۰)

۲. داغهای برآمده از معایب شخصیتی: نوع دوم داغها همانی است که به رفتارهای شخصیتی افراد بر می‌گردد، مسائلی مثل اعتیاد به مواد مخدر یا الکل، سوابق جنایی و زندان، گرایشهای سیاسی خاص و... (همان).

۳. داغهای برآمده از معایب و ننگهای قومی و نژادی است. (گافمن، ۱۳۸۶ش: ۳۳) به نظر گافمن اینها ننگهایی است که بر پیشانی فرد می‌خورد؛ چرا که او از فلان دودمان یا خاندان بدنام است، این ننگ تا همیشه‌ای دور و نسل به نسل همراه افراد این خاندان خواهد بود. (همان)

به نظر گافمن هر یک از این انواع داغ ننگها می‌تواند تلقی فرد از خود و تلقی جامعه از او را تحت الشعاع قرار دهد و سرانجام باعث شود، فرد از آنچه باید باشد، فاصله بگیرد و در بیشتر اوقات به یک ضد هنجار بدل شود. بر طبق نظریهٔ گافمن، یک فرد داغ خورده انسان کاملی نیست و بر اساس همین تصور انواع تبعیض و ناملایمتهای، از سوی جامعه برضد وی اعمال می‌گردد، او بدین سبب (در بیشتر مواقع) فردی نابهنجار می‌گردد که همیشه در صدد است تا با عملی، مقابله به مثل کند و لذا هر روز از معیارهای جامعه منحرفتر می‌شود. (همان: ۳۴)

در این مقاله سعی می‌شود تا ابتدا، راههای شکل‌گیری لقبهای شاعران عربی را بررسی، و در ادامه مشخص کنیم که چه قدر داشتن عیوب جسمانی و نژادی و یا شخصیتی، بر رفتار، منش و جایگاه اجتماعی و شخصیت شاعران، تأثیر گذاشته است.

۲.۳ القاب چگونه شیوع پیدا می‌کنند؟

اینکه چه کس یا چه چیزی لقب را می‌سازد، مسأله مهمی است که به نظر می‌رسد از سه حالت زیر خارج نباشد:

الف- القابی که خرده فرهنگها (اجتماع) به فرد نسبت می‌دهند، این القاب معمولاً منفی و از بار معنایی نازیبایی برخوردارند، به طوری که معمولاً در پیش روی صاحب لقب، کمتر از آن استفاده می‌شود، مگر اینکه با تکرار آن و عادی شدنش برای شخص، دیگر قبحی نداشته باشد.

ب- القابی که خود شخص برای خود بر می‌گزیند، این القاب در میان تمامی اقشار جامعه رواج دارد، از عالم و زاهد و حاکم گرفته تا بازاری و سرکوچه نشین بیکار، هر کسی سعی دارد در حیطه قدرت خود برای خود لقبی دست و پا کند، این القاب معمولاً ستایش‌گونه و مثبت است، حتی اگر در ظاهر چنین ننماید مثلاً (فلانی روباه) که برای خود فرد، عامل فخر و مباهات است.

ج- القاب دولتی و سازمانی، این القاب را نه خود فرد و نه گروه فرهنگی او که سازمان یا دولتی خاص به فرد نسبت می‌دهند، این القاب هم معمولاً زیبا و مداحانه است.

۳. انواع القاب شاعران عربی

در یک نگاه کلی می‌توان القاب مطرح شده در جامعه آماری مورد نظر پژوهش را اینچنین دسته بندی کرد:

۱) جسمی اعم از عیوب بدنی یا صفات بدنی؛ ۲) موقعیتی و حادثه‌ای؛ ۳) شغلی اعم از شغلی پدر یا خود؛ ۴) صفت ذاتی و اخلاقی (شخصیتی)؛ ۵) نسبت به ناحیه جغرافیایی؛ ۶) نسبت به قولی از شاعر؛ ۷) نسبت به حیوانات خاص؛ ۸) القاب معکوس؛ ۹) نسبت به معشوق شاعر.

۱) **القاب جسمی**: این القاب که شایعترین نوع لقب در میان شاعران و ادیبان عربی است، به خصلتهای فیزیولوژیکی بدن افراد اشاره دارد؛ مانند شاعران زیر:

- **أعشى** (۵۷۰م-۶۲۹/۷هـ) این کلمه، لقب شاعر بزرگ ماقبل از اسلام «ابو بصیر میمون بن قیس» است که به سبب ضعف قدرت بینایی او مخصوصاً در شب به او داده شد؛ (ابن قتیبه، د.ت: ۲۵۷) از دیگر القاب او «صناجة العرب» است. (الأعشى، د.ت: ص ۵)

- **عنترة فلاحا** (۵۲۵م-۶۰۸م) عنترة هم یکی از شاعران بزرگ جاهلی است که به سبب کنیز حبشی بودن مادرش و به ارث بردن سیاهی از او، در زمره «أغربة العرب» در شمار است، (ضیف، د.ت الف: ۳۶۹) نام او «عنترة» و القابش فراوان است که از مهمترین آن همین «فلاحا» است که به سبب بریدگی که در لبش داشت، به این لقب متصف شد، (عنترة، د.ت: ۱۷) ابن منظور می‌گوید: «فَلَحَّ شَفَّتَهُ يَفْلَحُهَا فَلَاحًا، شَفَّهَا». (ج ۵، د.ت: ماده فَلَاح)

- **شنفري** (۵۵۴م-؟)، از دیگر شاعران بزرگ جاهلی که لامیه او مشهور و مورد توجه همگان است. اسم او عمر بن مالک و باز هم از «أغربة العرب» است، در اینکه «شنفري» لقب اوست یا اسم او اختلاف است، بغدادی در خزانه الأدب نام او را «شنفري» می‌داند نه لقبش را (البغدادی، ۱۹۸۹م، ج ۳: ۳۳۴) که البته معتقدان به لقب بودن «شنفري» بیشترند. (الشنفري، ۱۹۹۶م: ۹) هرچند این واژه به معنای «الغليظ الشفتين» است که درست به همین دلیل؛ یعنی بزرگ بودن لبها، بر شاعر اطلاق شده است. (همان: ۹)

- **حطیئة** (۶۰۰م-۶۷۸م/۷هـ)، در «لسان العرب» آمده است: «الرَّجُلُ الْقَصِيرُ، وَسَمِيَ الْحَطِيئَةَ لِدَمَامَتِهِ وَالْحَطِيئَةُ شَاعِرٌ مَعْرُوفٌ» (ابن منظور، د.ت، ج ۲: ماده ح ط ئ) در **الأغانی** آمده؛ این لقب

به علت کوتوله بودن او بر وی اطلاق شده است (الأغانی، ۲۰۰۸م: ج ۱: ۱۰۱) به گفته شارح دیوانش، اسم او «جرول» است و لقبش «حطیبه»، او هم چون از کنیز زاده شد، هیچگاه محبت پدر را ندید. (الحطیبه، ۲۰۰۵م: مقدمه شارح)

- فَرَزْدَق (۳۸-۱۱۰هـ)، همام بن غالب بن صعصعه تمیمی، نام کامل فرزددق است، او یکی از بزرگترین شاعران عصر اموی است که نقیضه‌سازی‌ها و هجویه‌هایش با شاعر همعصرش «جریر» یکی از مهمترین جنبه‌های ادب عصر اموی است. اطلاق لقب فرزددق بر او به علت آن است که صورتش بسیار زشت و ناپسند بود (الفرزددق، ۱۹۸۷م: ۵) / ابن منظور در معنای این واژه گفته است: «الفرزددق: الرغیف، وقیل: فئات الخبز، وقیل قطع العجین، واحده فرزدقة وبه سمي الرجل الفرزدق؛ شبه بالعجین الذي يسوي منه الرغيف اسمه همام وأصله بالفارسية: بَرَزْدَه» (ابن منظور، د.ت، ج ۵: مادة فرزددق) - ابوتمام (۱۸۸-۲۳۱هـ)، به گفته ابوالفرج اصفهانی ابوتمام، «لقب بذلك لتمتمة في لسانه» (الأغانی، ۲۰۰۸م: ج ۱۶، ۲۶۸) و معنای «تمتمة» بنا بر قول ابن منظور: «التمتمة: رد الكلام إلي التاء والميم وقيل: هو أن يعجل بكلامه فلا يكاد يفهمك، وقيل: هو أن تسبق كلمته إلي حنكه الأعلى» (ابن منظور، د.ت، ج ۱: ماده ت م م) به نظر می‌رسد ابوتمام در ادای کلام مشکل داشته و چون کلامش روشن نبوده است، او را بدین لقب خوانده‌اند.

۲) القاب موقعیتی و حادثه‌ای؛ همانطور که قبلا هم گفته شد، یکی از مهمترین عوامل بروز یک لقب، اتفاق یا حادثه و یا کلام یا سخنی در همین ارتباط است که باعث رواج یک لقب می‌شود، لذا شخص را بدان حادثه یا قول می‌شناسند و ملقب می‌کنند، در میان شاعران مشهور عربی، افراد زیر بدین وسیله دارای لقب شده‌اند:

- تأبط شراً (؟-۵۳۰م)، نامش ثابت بن جابر فهمی و صعلوک معروف و مشهوری است که از راه طراری روزگار می‌گذراند، او هم در زمرة «أغربة العرب» است و از مادری سیاه زاده شده بود، قول مشهور در تلقیب او بدین لقب آن است که روزی شمشیری زیر بغل گرفت و از خانه بیرون شد، از مادرش پرسیدند که او کجاست؟ گفت: «تأبط شرا وخرج» (العانی، ۱۹۸۲: ۴۵) یعنی شری زیر بغل گرفت و رفت! و این اتفاق و این کلام به عنوان لقبی بر این شاعر صعلوک باقی ماند؛ البته روایاتی متعدد از چگونگی این تلقیب در دست است که بیش از هر چیز ثابت کننده این امر است که مادرش این لقب را بدو داده است. (تأبط شرا، ۲۰۰۳م: مقدمه شارح)

- ذوالرمه (۷۷-۱۱۷هـ)، ابن منظور می‌گوید: «الرمه، هي قطعة من الحبل، بالية» (د.ت، ج ۳: ماده ر.م) پس ذوالرمه؛ یعنی کسی که طنابی کهنه دارد، این لقب شاعر اموی است به نام «ابوالحارث غیلان بن عقبه»، در چگونگی اتصاف او به این لقب چند قول آورده‌اند که از همه مشهورتر آن است که «این لقب را معشوقه او «میه» به او داده است؛ چرا که روزی این معشوق و مادر ذوالرمه پیش هم نشسته بودند که ذوالرمه وارد می‌شود، مادر از «میه» می‌خواهد که به پسرش کمی آب دهد، لذا او آب را به ذوالرمه داده است و می‌گوید: «اشرب یا ذالرمه» چرا که بر دوشش طناب کهنه‌ای داشت» (العانی، ۱۹۸۲م: ۹۴)

۳) القاب شغلی؛ القابی که به سبب شغل ادیب یا شغل خانوادگی او بر وی اطلاق می‌شد.

- حلاج (۲۴۵-۳۰۹هـ)، کمتر کسی است که «ابوالمغیث حسین بن منصور الحلاج» را نشناسد، لقب حلاج به سبب شغل پدرش بدو داده شده است، (الساعی البغدادی، ۱۹۹۷م: ۲۲) لقبی که شهرتش از آسمانها گذشت و به مرور نمادی از خلود و پایداری شد.

- کشاجم (؟-۳۵۰هـ)، او شاعر عصر عباسی است و با ترکیب صفاتی که داشت، این لقب را برای خود انتخاب کرد، «ک» اول کلمه «کاتب» است، «شا» دلالت بر شاعری او و «جم» هم حروف آخر «منجم» است! لذا کشاجم؛ یعنی کسی که هم کاتبی می‌داند و هم شاعری و هم علم نجوم. (العانی، ۱۹۸۲م: ۱۸۴)

- خبزی آرزی (؟-۳۱۷هـ)، شاعر شعبی و فکاهه گوی عصر عباسی که به علت پخت نان برنجی در سوق مرید بصره بدین لقب ملقب شد. (ضیف، د.ت، ج: ۵۰۹)

- سرّی الرقاء (؟-۳۶۰هـ)، نام او السری بن عبدالرحمن بن محمد الکناسی است، لقب «الرقاء» به علت شغل رفوگری او بدو داده شده است. (العانی، ۱۰۶)

- طغرائی (۴۵۵-۵۱۳هـ) شاعر اصفهانی که «لامیه العجم» را در برابر «لامیه العرب» شنفری سرود، نامش ابو اسماعیل بن محمد بن علی اصفهانی است، لقب «طغرائی» به علت آن است که او در آغاز جوانی به حرفه «طره نویسی» (یا طغراء نویسی) در نامه‌ها اشتغال داشت (العانی، ۱۴۰) و طغرا همان نوشته‌ای است که با قلمی غلیظتر بالای «بسمله» نوشته می‌شد و معمولاً حاوی نعت پادشاهی است که مخاطب نامه یا گوینده آن است.

۴) القاب ذاتی؛ که به سبب صفات ذاتی به ادیب داده شده است؛ این القاب هم منفی است و هم مثبت و معمولاً برگرفته از ویژگی‌های شخصیتی است.

- متنبی (۳۰۳-۳۵۳هـ)، در علّت تلقیب ابوالطیب احمد بن الحسین الجعفی به «متنبی» اختلاف است، البته از همه مشهورتر و مقبول‌تر همان است که در «خزانه الأدب» و شرح دیوان شاعر آمده است؛ مبنی بر اینکه این لقب برای اینکه او ادعای نبوت داشت بدو داده شده است (المتنبی، ۱۹۸۶م: ۲۹ و البغدادی، ۱۹۷۹م، ج ۴: ۱۰۴)، البته در «معجم ألقاب الشعراء» آمده است که شاید این لقب به سبب هوش و ذکاوت و یا سرآمدی او در شعر باشد. (العانی، ۱۹۸۲م: ۱۹۷)

- نابغۀ ذبیانی (؟-۶۰۵م)، او ابوامامۀ زیاد بن معاویۀ، یکی از بزرگان شعر پیش از اسلام است، بدو لقب «نابغۀ» دادند چون در بزرگسالی شعر بر زبانش جاری شد. البته بعضی هم معتقدند که برای بیت زیر بدین نام ملقب است:

وَحَلَّتْ فِي بَنِي الْقَيْنِ بْنِ جَسْرِ فَقَدْ نَبَعَتْ لَنَا مِنْهُمْ شَوْوُنُ

(ابن قتیبه، د.ت: ۱۷۰)

- أخطل (۱۹-۹۰هـ)، غیاث بن غوث تغلبی، شاعر مسیحی اموی که یزید بن معاویه از او برای هجو انصار مدینه سود جست، در وجه تلقیب «أخطل» به او دو علت برشمرده‌اند، علت اول و مرتبط با این قسمت، آنکه او بی نهایت بدزبان و فحاش بود و «الخطل فی القول، الفحش فیه»، و دوم اینکه گوشه‌های او دراز و بزرگ بود! (ابن منظور، د.ت، ج ۲: ماده خطل)

- ابوالعتاهیه (۱۳۰-۲۱۱هـ)، «التعته» به معنای «التجنن» است و «العتاهیه» مصدر «عته» است؛ مثل الرفاهیه. در لسان العرب آمده است: «العتاهیه ضلال الناس من التجنن والدهش ... و رجل عتاهیه: أحمق» (ابن منظور، د.ت، ج ۴: ماده عته)، این لقب را خلیفه عباسی «مهدی» به او داد، هنگامیکه او را در عشق «عتبه» حیران و دیوانه و سرگشته یافت! (ضیف، د.ت ب: ۲۳۹)

۵) القابی که صاحب لقب را به نقطهٔ جغرافیایی خاص نسبت می‌دهد:

- ابن الرومی (۲۲۱-۲۸۳هـ)، همانگونه که پیداست این لقب به سبب رومی الاصل بودن علی بن العباس بن جریح بدو داده شده است؛ زیرا به گواهی تاریخ ابن الرومی واقعا «رومی زاده» بوده است. (ضیف، د.ت، ج: ۲۹۷).

۶) القاب معکوس

- أبله بغدادی (؟-۵۷۹هـ)، «لقب بذلك لحدّة ذكائه» (العانی، ۱۹۸۲م: ۱۲) از این دست لقب

در بین شاعران عربی بسیار کم و شاید به همین مورد ختم شود.

۷) القابی که به علّت بیت شعر یا قولی از ادیب، رایج شده است:

- لیلی الأخیلیة (؟-۸۰هـ)، لقب شاعر عصر اموی دختر عبدالله بن الرخال، که به سبب بیت زیر بدو داده شده است:

نحن الأخیلیة ما یزال غلامنا حیّ یدبّ علی العصا مذکورا

(المرزبانی، ۱۹۶۰م: ۲۳۲)

از اینگونه القاب در موارد قبلی هم یافت شد، چه در بعضی از علل لقب گذاری بیت شعری از شاعر را عامل این امر می دانستند؛ مانند آنچه در مورد «النابعه الذیانی» ذکر شد.

۸) نسبت به حیوانات و یا صفات آنها

- خنساء (۵۷۵-۶۴۵م)، نامش تماضر بنت عمرو بن الحارث بن الشریذ السلمی و یکی از بزرگترین زنان شاعر عربی از زمان جاهلی تا به امروز است، بدو لقب «الخنساء» دادند؛ چون چشمان درشت و بزرگی مانند چشم گاو داشت. البته گفته می شود چون بینی او کمی عقب و نوک آن رو به بالا بود، این لقب بدو داده شده است، (ابن قتیبه، د.ت: ۳۳۴) این صفت از آن گاو است و به مجاز بر شاعر اطلاق شده است.

- بیغاء (۳۱۳-۳۹۸هـ)، ابوالفرج عبدالواحد بن نصر المنزومی و از شاعران دربار سیف الدوله بود، ثعالبی می گوید: «لقب بالبیغاء للثغة فيه» (الثعالبی، ۱۹۸۳م: ج ۱، ۲۹۳) و «الثغة هي أن تعدل الحرف إلي حرف غيره و الأثغ: الذي لا يستطيع أن يتكلم بالراء» (ابن منظور، بی تا، ج ۵: ماده لثغ)

۹) القابی که به سبب معشوقهای شاعران بدانها داده شده است:

- جمیل بثینه (؟-۸۲هـ)، جمیل بن معمر، شاعر غزلسرای وادی حجاز است که به علت عشقش به «بثینه» معشوق زیبارویش، به «جمیل بثینه» معروف است. (الدهان، د.ت: ۴۴)

- کثیر عزة (۴۰-۱۰۵هـ) و مجنون لیلی (۲۴-۶۸هـ)، این دو شاعر هم بسان جمیل بثینه، با نام معشوقهای خویش مشهور شده اند و در ادبیات عربی جاودان گشته اند.

۴. تحلیل القابی که می‌توانند داغ ننگ باشند

همانگونه که پیداست از میان راههایی متفاوت که باعث رواج لقبی برای شاعر می‌شود، تنها «القاب جسمی و نژادی (قبیله‌ای)» به خوبی می‌تواند مورد تحلیل جامعه‌شناختی قرار گیرد؛ چرا که عینا همان مواردی است که به نظر گافمن، یک صفت را به داغ ننگ بدل می‌کند. ناگفته پیداست که هیچ یک از انواع القاب دیگر؛ مثل «القاب شخصیتی، شغلی، نسبت جغرافیایی، معکوس، قول شاعر و نسبت به حیوانات، از قدرت داغزنی افزاینده‌ای (حداقل در مورد شاعران عربی) برخوردار نبوده است، لذا در این تحلیل جایی ندارند. شایان ذکر است که هر چند القاب شخصیتی مثل «المتنی»، «أبوالعاهیه» و «بنا بر آنچه در قسمت قبل آورده شد) الفاکنندهٔ معانی منفی است؛ ولی به نظر نمی‌رسد این القاب توانسته باشد، داغ ننگی بر پیشانی صاحبان آنها بر جای نهد؛ چراکه در تاریخ زندگی و اشعار این شاعران کلامی از نارضایتی آنها از این القاب یافت نشد، کما اینکه برخی دیگر؛ مثل «ابوالفرج اصفهانی» و سایر تذکره نویسان هم به هیچ روی از بد و ناپسند بودن این القاب حرفی به میان نیآورده‌اند! از همین روست که میزان داغزنی یک صفت (و در اینجا یک لقب) وابسته به اوضاع و رفتارهای اجتماع و خود فرد است. (رایبینگتون و واینبرگ، ۱۳۸۳ش: ۱۳۶-۱۳۷) لذا در یک جامعه، رفتاری انحراف و مسأله‌دار تلقی می‌شود، حال آنکه همان رفتار در مکان و زمانی دیگر، اینگونه نیست.

۵. داغ ننگ برآمده از معایب جسمی - نژادی

با توجه به توضیحات قسمت قبل، معمولا در جامعه سنتی عربی، داغ ننگ جسمی بر کسی زده شده است که به علت زاده شدن از کنیزکان سیاه (معمولا حبشی) چهره‌ای نامأنوس داشت؛ لذا مسأله نژاد، تأثیری مستقیم بر ایجاد لقب داشته است. از میان شاعران عرب سه شاعر بزرگ «عنترة بن شداد» و «شغفری» و «تأبط شرا» در زمره «أغریة العرب» بودند کما اینکه «حطیة» هم شرایطی مشابه این سه داشت. البته سعی می‌شود به فرزدق هم که از داغ نازیبایی در رنج بود، پرداخته شود.

۵.۱. عنترة و داغ ننگ «سیاهی» و «فلحاء»

عنتره از مادری حبشی و سیاه پوست به دنیا آمد، و از او سیاهی پوست و بزرگی و بریدگی لبانش را به ارث برد، خصوصیتی که در بین سیاهان بسیار مشهود و فراوان است، پدرش به رسم

عرب آن زمان، او را از خود ندانست و از او به عنوان برده‌ای در کنار دیگر بردگان استفاده می‌کرد. (الأغانی، ۲۰۰۸م، ج ۸: ۱۶۸) داغی که نژاد پست و سیاهی پوست و بریدگی لبانش بر پیشانی عنتره زده بود، خیلی زود و در دوران کودکی تأثیر خود را گذاشت و او از کانون اصلی خانواده به عنوان مهمترین نهاد جامعه طرد شد.

اروینگ گافمن معتقد است یکی از واکنشها در برابر داغ، تلاش مضاعف برای اثبات «خود» است که به نظر می‌رسد عنتره در این راه تلاش فراوان کرد ولی به جایی نرسید، او مدتها با جنگاوری و دلاوری در جنگهای قبیله‌اش به میدان رفت؛ ولی بعد از پیروزی به او سهمی از غنائم داده نمی‌شد؛ زیرا او برده بود و نبایست بسان انسانهای حرّ و آزاده با او رفتار می‌شد. به نظر گافمن در موارد بسیار کمی افراد داغ خورده می‌توانند جایگاه اجتماعی از دست رفته شان را بازیابند، و آنها همیشه دغدغه‌ای به عنوان دغدغه «پذیرش» توسط جامعه را با خود به همراه دارند، (گافمن، ۱۳۸۶ش: ۳۹) این کار مستلزم بروز حوادث نادر و اوضاعی ناب است که کمتر برای کسی پدیدار می‌شود؛ بالاخره عنتره این جایگاه را یافت. در جنگی با قبیله «طیّء» پدرش از او خواست که به دشمن حمله برد؛ اما عنتره با زیرکی و با اشاره به اینکه او بنده و عبد است و بعد از پیروزی‌ها به همین بهانه، او را از غنائم محروم می‌کردند، از این کار سرباز زد. او می‌خواست از این فرصت به دست آمده و اضطراب پدر، کمال استفاده را ببرد. در این حال و با توجه به وخامت اوضاع جنگ، پدرش مجبور شد «حریت» او را اعلام دارد و قول دهد که زین پس او را در غنائم جنگ - که نمود واضحی از پذیرش اجتماعی است - شریک گرداند. این تنها راهی بود تا عنتره از آنها در برابر دشمن به دفاع بپردازد، این موقع ناب، توانست عنتره را به عرصه اجتماع بازگرداند و تا حدی داغ ننگ نژادی و جسمی را از پیشانی‌ش بزداید؛ اما برای هر سوار و جنگجوی عرب - که باید به هنگام نبرد از خود، اصالت و تبارش بگوید - بسی حقارت بار است که خود را فرزند کنیزی حبشی معرفی کند؛ لذا در کنار این بازیابی جایگاه اجتماعی او ناگزیر است، قسمتی از واقعیت زندگی خویش را پنهان سازد:

إِنِّي أَمْرٌ مِّنْ خَيْرِ عَبَسٍ مِّنْصَبًا شَطْرِي وَأَحْمِي سَائِرِي بِالْمُضَلِّ
 إِنَّ يُلْحَقُوا أَكْرَرًا وَإِنْ يَسْتَلْحَمُوا أَشَدُّ وَإِنْ يُلْفُوا بَضْنِكِ أَنْزَلِ

(عنتره، د.ت: ۲۴۸)

لذا او در قسمت اول خود را فرزند شریف‌ترین عرب و قبیلهٔ عبس می‌داند و می‌گوید نیمی از من شریف است و با اصل و نسب، لذا با شجاعت و جنگاوری و فروسیت از نیمهٔ دوم خویش (اصل مادری) دفاع می‌کنم تا از هر دو طرف با شرف گردم! (الخطیب التبریزی، ۱۹۹۲م: ۱۲۶) نکتهٔ جالب توجه در واکنش عنتره به داغ ننگش این است که او با نگاهی مثبت به این امر، می‌تواند برای خود شخصیتی دوست داشتنی و به اصطلاح «بهنجار» بسازد. لذا «عنتره» با تکیه بر همین شجاعت و تلاش خود به خوبی توانست بر واکنش مقابله‌ای و ضد اجتماعی‌اش غلبه کند.

۲. ۵. شنفری و داغ ننگ «لبان غلیظ»

پیداست که مسأله لبان بزرگ و غلیظ به تنهایی عامل داغزنی نیست، این وجه بیرونی و نمایان چهرهٔ شنفری، نمایان‌کنندهٔ وجه پنهان داغ؛ یعنی همان سیاه و کنیززاده بودن اوست. (الشنفری، ۱۹۹۶م: ۱۰) در مورد زندگی او اطلاعاتی متناقض در دست است. عده‌ای معتقدند او در قبیلهٔ خودش «الأزد» زندگی کرد و از آنجا به صعالیک پیوست، برخی نیز بر این قولند که او از کودکی به عنوان فدیه، از جانب شخصی از قبیله «الأزد» به قبیله «بني سلامان» داده شد و بعد از اختلاف با آنها از آنجا به سوی صعالیک گریخت. (الأغانی، ۲۰۰۸م، ج ۲۱: ۱۲۸) با این حال، اختلاف او و قبیله‌اش از آن رو بود که روزی از دختری که فکر می‌کرد، خواهر اوست، با عبارت «أخیتة/ خواهرکم» خواست تا موی سرش را برایش بشوید، آن دختر از این عمل او برآشفت و به او سیلی زد. الشنفری علت را از بزرگان پرسید و فهمید که او از آن قبیله و مردمانش نیست، لذا آنان را ترک گفت. البته روایتی هم قائل بر این است که او در همین بنی سلامان زاده شد.

از زندگی شنفری، این شاعر صعلوک، پیداست که جایگاه اجتماعی او بسیار متزلزل بوده است به طوری که دو بار، تاثیر داغ سیاه بودن و زشتی قیافه‌اش را دیده است: یک بار هنگامی که به عنوان فدیه به قبیله بنی سلامان داده شده است و بار دیگر هنگام عصبانیت دختری که از خواهرخواندگی با شنفری سیاه پوست اکراه داشت لذا از او سیلی خورد.

به عقیدهٔ گافمن، یکی از واکنشهای شخص داغ خورده، آن است که او با لجاجت و سرکشی، تصویری نامتعارف و نامأنوس از هویت اجتماعی خویش ارائه دهد. (گافمن، ۱۳۸۶ش: ۴۱) به نظر می‌رسد سعی و تلاش شنفری برای صعلوک شدن و در زمرهٔ صعالیک

درآمدن، تلاش و واکنشی از همین نوع باشد؛ زیرا هویت اجتماعی صعلوک، هویتی نامتعارف است که بیشتر در پی سرخوردگی‌های اجتماعی حاصل شده است؛ و عجیب نیست که ندا سردهد:

أقيموا بني أمي صدور مطيكم وإني إلي قومٍ صواكم لأميل

(الشنفری، ۱۹۹۶م: ۵۸)

در شرح دیوان در ذیل این بیت آمده است: «بنو الأم: ... اختار هذه الصلة لأنها أقرب الصلات إلي العاطفة والمودة»، پس شاعر از نزدیکترین کسان به خودش داغ خورده است، او از رفتار قبیله‌اش در عذاب است که به صعالیکی می‌پیوندد و در آنجا با وحوشی محشور می‌گردد که رازهای او را فاش نمی‌کنند و به عبارتی حیواناتی که پستی نژادش را به رخس نمی‌کشند:

هم الأهل لا مستودع السرّ ذائع لديهم ولا الجاني بما جرّ يُخذل!

(همان: ۵۹)

به گواهی منابع تاریخی، صعالیکی، از سر فقر و نداری، به غارت و راهزنی روی می‌آوردند و بیشتر از اغربه العرب و طردشدگان جامعه بودند (ضیف، د.ت، الف: ۳۷۸) به همین سبب باید مهارتهایی متنوع از جمله «قدرت دوندگی» فزاینده‌ای داشته باشند، شنفری با تکیه بر این مهارت بی بدیش که در عربی به مثل بدل شده است: «أعدي من الشنفری» توانست به صعلوکی تمام عیار بدل گردد و درصدد انتقام گرفتن از آنانی برآید که داغ‌نگ را بر پیشانی او زدند! به طوری که توانست ۹۹ نفر از افراد آن قبیله را به طرق مختلف از میان بردارد. (الأغانی، ۲۰۰۸م، ج ۲۱: ۱۲۸-۱۲۹)

شایان ذکر است که «تأبط شرا» هم یکی دیگر از صعالیکی و رفیق و ملازم شنفری بود، او نیز چون سیاه‌پوست بود و از کنیزکی حبشی زاده شده بود، در شمار «أغربة العرب» و به طبع مطرود قبیله‌اش بود، (ضیف، د.ت الف: ۳۷۷) نوع زندگی و داغی که بر پیشانی او بود، او را نیز بسان شنفری به صعلوکی کشاند. نکته جالب توجه در مورد این شاعر آن است که خصوصیات نژادی و ظاهری او باعث نشد که او القابی از این دست دریافت کند، بلکه برعکس، رفتار او بود که مادرش و به روایتی قبیله‌اش را بر آن داشت تا لقب «تأبط شرا» را به وی بدهند!

دربارهٔ علت اینکه چرا عرب متعصب و نژاد پرست آن زمان، به چنین شخص غریب الوجه با آن چهرهٔ نامأنوس لقبی نداده است، نمی‌توان اظهار نظر کرد؛ اما به نظر می‌رسد پیش‌دستی مادر یا تقدیر در به وجود آوردن آن اتفاق مشهور در تلقیب او، راه را بر دیگر القاب بسته است!

۵.۳ حطیئه و داغهای مختلف

حطیئه به معنای «الرجل القصیر، وسمی الحطیئة لدمامته والحطیئة شاعر معروف» (ابن منظور، د.ت، ج ۲: ماده ح طئ)، اگر بخواهیم به طور خلاصه داغهایی را بر شماریم که بر پیشانی این شاعر خورده بود، باید به موارد زیر اشاره کنیم:

- داشتن قد کوتاه و چهرهٔ زشت و غیرقابل تحمل؛
- کنیز زاده بودن؛
- بی‌اصل و نسب بودن، در «الأغانی» آمده است که اصل و نسب او مشخص نیست، هم به دلیل اینکه گمان می‌رود او زنازاده باشد و هم به علت اینکه خود او در جای جای اشعارش، خود را به قبایل و اصول مختلفی نسبت داده است؛ (الأغانی، ۲۰۰۸م، ج ۲: ۱۰۱-۱۰۲) چنانکه مادرش «الضرء» هم از این موضوع بی‌اطلاع بوده است:

تقولُ لی الضرء لسئ لواحد فلاثنین فانظر کیف شرک اولفکا
وأنت أمرؤ تبغی أبا قد ضللته هبکت ألما تستفق من ضلالک!

(الحطیئه، ۲۰۰۵م: ۱۰۴)

اینکه او خود را از قبایل مختلف می‌دانست و به قول /صمعی در «الأغانی» هرگاه از قبیله‌ای می‌رنجید، خود را به دیگری نسبت می‌داد، (الأغانی، ۲۰۰۸، ج ۲: ۱۰۲) نشان‌دهندهٔ اوج بحران هویت در نزد حطیئه است؛ بحرانی که همین داغ نژادی و چهرهٔ ناپسند او به وجود آورده بود. جالب آنکه هیچکدام از این قبائل هم حاضر نبودند او را از آن خود بدانند. (همان: ۱۰۲) هر یک از این موارد به تنهایی برای تغییر جایگاه و رفتار اجتماعی یک فرد همچون «حطیئه» کافی است. او هم داغ جسمی داشت و هم داغ نژادی و هویتی، لذا باید در برابر این داغها از خود واکنشی نشان دهد، به عقیده گافمن چنین فردی می‌تواند پرخاشگر شود و شیوه‌ای تهاجمی در برابر افراد جامعه در پیش بگیرد. واکنشی که به نظر می‌رسد در میل وصف ناشدنی او به شعر هجا،

بروز پیدا کرده باشد، او از همه کس و همه چیز در عذاب است و با خشم و غضب، بدترین هجوها را نثار شخص مورد نظر می‌کرد، او حتی خودش را هم اینگونه هجو گفته است:

أري شفتاي اليوم إلا تكلمما بشرّ فما أدري لمن أنا قائله
أري لي وجهها شوّه الله خلقه فقبح من وجهه وقبح حامله!

(الحطیئة، ۲۰۰۵م: ۱۱۸)

و یا در جای دیگر مادرش را با زبانی طنز آمیز هجو می‌کند:

تنحّي فاجلسي مّي بعيدا أراح الله منك العالمينا
أغرباً إذا استودعت سرّاً وكانونا علي المتحدثينا!
حياتك ما علمت حياة سوء وموتك قد يسرّ الصالحينا!

(همان: ۱۴۴)

مشهور است که او به قدری هجوگو بود که عمر بن خطاب آبروی مسلمانان را به نقدی از او خرید و از او قول گرفت که دیگر مسلمانی را مورد آزار قرار ندهد! (الأغانی، ۲۰۰۸م، ج ۲: ۱۲۱) گافمن می‌گوید: «فرد (داغ‌خورده) که به دلیل دریافت نکردن بازخورد مناسب و محترمانه از آمیزش اجتماعی روزانه با دیگران، در انزوای خود خواسته فرو رفته است، می‌تواند مشکوک، افسرده، تندخو، مضطرب و سرگردان شود.» (گافمن، ۱۳۸۶ش: ۴۵) این صفات که به نوعی واکنش رفتاری در برابر داغ محسوب می‌شود، به خوبی در «حطیئة» هم یافت می‌شد: «أخبرني محمد بن الحسن بن دريد قال أخبرني عبد الرحمن ابن أحي الأضمعي عن عمه قال: كان الحطیئة جشعاً سؤلاً ملحفاً، دنيء النفس، كثير الشر، قليل الخير، بخيلاً، قبيح المنظر، رث الهيئة، مغموز النسب، فاسد الدين» (الأغانی، ۲۰۰۸م، ج ۲: ۱۰۵)

البته بایست توجه داشت که القابی که فقط جسمی‌اند، و از پشتوانه «نژادی» بی‌بهره‌اند، نتوانسته‌اند برای شاعران عربی ایجاد داغ کنند! مثال این امر می‌تواند/عشی یا فرزردق باشند که به نظر نمی‌رسد از اینکه این القاب را بدانها داده‌اند، در عذاب بوده باشند، البته در مورد/عشی باید گفت که هرچند اطلاعی زیاد از زندگی این شاعر در دست نیست، ولی به نظر می‌رسد اندک واکنشی در برابر این لقب داشته است. او از قبیله بزرگ و ذوی الجاه «بکر بن وائل» بود، (ابن قتیبۀ، دت: ۲۵۷) لذا او را اعشی خواندند؛ زیرا ضعف بینایی داشت، و پدرش را «قتیل الجوع» می‌گفتند؛ چون در غاری حبس شد و از گرسنگی جان باخت. آنچه می‌تواند راهگشای بحث ما

دربارهٔ مسألهٔ داغ‌زنی لقب او باشد؛ تنها کنیه «ابا بصیر» است که او برای خویش انتخاب کرد، (ر.ک: همان) به نظر می‌رسد لقب اعشی برای او آثاری ناخوشایند و ناگواری داشته است که او این کنیه را در واکنش بدان، انتخاب کرده است. براساس جست و جوی نگارندگان در آنچه از زندگی فرزددق در منابع مکتوب آمده است و همچنین اشعار وی، نشانی که بتواند تأثیر لقب بر شخصیتش را مشخص کند، پیدا نشد.

نتیجه‌گیری

یکی از مهمترین راههای ملقب شدن شاعران عربی به لقبی خاص را باید در عیوب جسمی و نژادی آنها جستجو کرد؛ از این رو، با بازنگری در القاب شاعران عربی با یاری نظریهٔ داغ‌نگ ننتایج ذیل به دست آمد:

۱. از میان شاعران مشهور عرب، «شنفری»، «عنتره»، «تأبط شرا» و «حطیئه» از عیوب نژادی و جسمی و به تبع آن لقب برآمده از این عیوب رنج می‌بردند؛ رنجی که هم در سیرهٔ آنها و هم در اشعار آنها نمایان است.

۲. بنا بر نظریهٔ داغ‌نگ، واکنشهای افراد در برابر القاب متفاوت است؛ گاه شخص داغ‌خورده سعی می‌کند با دیدی مثبت خود را از کمند تأثیرات آن لقب (داغ) رها کند، در اینجا شرایط اجتماعی بسیار اثرگذار است؛ مانند آنچه برای عنتره به وجود آمد و از برده‌ای بی‌ارج به قهرمانی باارزش بدل شد؛ گاه شخص از جامعه خارج شده و به عنوان ضد هنجار به زندگی خود ادامه می‌دهد و در همه حال تلاش می‌کند تا به جامعه‌ای که به او داغ زده‌اند ضربه بزند؛ مانند آنچه شنفری و تأبط شرا در گروه صعالبک انجام می‌دادند. گاه نیز در جامعه باقی می‌ماند؛ ولی با رفتاری تندخو، تلافی جویانه، بسیار حساس و زودرنج سعی می‌کند تا در قبال داغی که بر پیشانی دارد، مردم را به سخره بگیرد، درست بسان آنچه حطیئه انجام داد.

پی‌نوشت

أَبُو بَغْدَادِي: أبو عبد الله محمد بن بختیار (متوفی ۵۷۹ق/۱۱۸۳م)، از شعرای گمنام دورهٔ اخیر عباسی است که در زمانه خود چندان مشهور نبوده؛ ولی ظاهراً در سده‌های بعد، شهرت بیشتری یافته است. لقب ابله از روی هوش زیاد به وی اعطاء شده است. او ظاهراً بیشتر عمر خود را در بغداد گذرانده و با چهار تن از خلفای عباسی از مقتفی تا مستنجد هم‌عصر بوده است. هر چند هجوهای او در میان مردم شهرت داشته است، دیوان او از مدح بزرگان سرشار است و شاید الطاف همین بزرگان موجب گشایش زندگی او شده بود؛ زیرا هنگامی که درگذشت،

هشت هزار دینار از وی به جای ماند و به همین سبب برخی او را به رباخواری متهم کردند. (صفدی، ۲۰۰۰م: ۲۴۴-۲۴۸)

منابع و مأخذ

الف) کتابها

۱. قرآن کریم
۲. ابن قتیبه، ابو محمد عبدالله بن مسلم. (د.ت). *الشعر والشعراء*؛ بتحقیق أحمد محمد شاكر، القاهرة: دار المعارف.
۳. ابن منظور، جمال الدین ابوالفضل محمد بن مکرم. (د.ت). *لسان العرب*، ۶ مجلدات، القاهرة: دارالمعارف.
۴. الأصفهانی، ابوالفرج علی بن الحسین. (۲۰۰۸م). *الأغانی*؛ تحقیق: إحسان عباس، إبراهيم السعافین، بكر عباس، ۲۵ مجلد، ط ۳، بیروت: دار صادر.
۵. الأعشى، قیس بن میمون. (۱۹۹۰م). *دیوان الأعشى*؛ تحقیق: کامل سلیمان، ط ۱، بیروت: دارالثقافة.
۶. البغدادی، عبدالقادر بن عمر البغدادی. (۱۹۷۹م). *خزانة الأدب*؛ تحقیق و شرح عبد السلام محمد هارون، ج ۳ و ۴، القاهرة: الهيئة العامة المصرية للكتاب.
۷. تأبط شرا، ثابت بن جابر بن تمیم. (۲۰۰۳م). *دیوان تأبط شرا*؛ اعتنى به عبدالرحمن المصطاوی، بیروت: دارالمعرفة.
۸. الثعالبی النیسابوری، ابی منصور عبدالملک. (۱۹۸۳م). *یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر*؛ شرح و تحقیق مفید محمد قمیحه، ۵ مجلدات، ط ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۹. الجرجانی، علی بن محمد بن علی. (۱۹۸۵م). *التعريفات*؛ حققه وقدّم له و وضع فهارسه إبراهيم الإبياری، بیروت: دار الكتاب العربی.

۱۰. الجبّوری، کامل سلمان. (۲۰۰۳م). *معجم الشعراء* (من العصر الجاهلی حتی سنه ۲۰۰۲م)؛ ج ۲، ط ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۱۱. الحطیئه، جرول بن أوس. (۲۰۰۵م). *دیوان الحطیئه؛* اعتنی به حمدو طمّاس، ط ۳، بیروت: دار المعرفه.
۱۲. الدهان، محمد سامی. (د.ت). *فنون الأدب العربی* (الغزل)، القاهرة: دار المعارف.
۱۳. رایبینگتون، ارل و مایکل واینبرگ. (۱۳۸۳ش). *رویکردهای نظری هفتگانه در بررسی مسائل اجتماعی؛* ترجمه رحمت الله صدیق سروستانی، ج ۳، تهران: دانشگاه تهران.
۱۴. الساعی البغدادی، علی بن أنجب. (۱۹۹۷م). *أخبار الحلاج؛* حقق أصوله وعلق علیه موفق فوزی الجبر، ط ۲، دمشق: دار الطلیعه الجدیده.
۱۵. الشنفری، عمر بن مالک. (۱۹۹۶م). *دیوان الشنفری؛* قدم له وحققه و شرحه إميل بدیع یعقوب، بیروت: دار الکتب العربی.
۱۶. ----- (۱۹۹۲م). *دیوان الشنفری؛* شرحه الخطیب التبریزی، قدم له و وضع هوامشه و فهارسه مجید طراد، ط ۱، بیروت: دار الکتب العربی.
۱۷. الصفدی، صلاح الدین. (۲۰۰۰م). *الوافی بالوفیات؛* ج ۲، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۸. ضیف، شوقی. (د.ت). *تاریخ الأدب العربی،* العصر الجاهلی؛ القاهرة: دار المعارف.
۱۹. ----- (د.ت). *تاریخ الأدب العربی،* العصر العباسی الأول؛ القاهرة: دار المعارف.
۲۰. ----- (د.ت). *تاریخ الأدب العربی؛* العصر العباسی الثانی، القاهرة: دارالمعارف.
۲۱. الطباطبایی، محمدحسین. (۱۴۱۷ق). *المیزان فی تفسیر القرآن؛* ج ۱۸، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۲. الفرزدق، همّام بن غالب بن صعصعه. (۱۹۸۷م). *دیوان الفرزدق؛* بیروت: دار الکتب العلمیه.

۲۳. العانی، سامی مکی. (۱۹۸۲م). *معجم القاب الشعراء*؛ دبی: مكتبة الفلاح.
۲۴. عنتره بن شداد. (د.ت). *دیوان عنتره بن شداد*؛ تحقیق و دراسة: محمد حسن مولوی، القاهرة: المكتب الإسلامی.
۲۵. گافمن، اروینگ. (۱۳۸۶ش). *داغ ننگ (چاره اندیش برای هویت ضایع شده)*؛ ترجمه مسعود کیانپور، چ ۱، تهران: نشر مرکز.
۲۶. گل محمدی، احمد. (۱۳۸۱ش). *جهانی شدن، فرهنگ. هویت*؛ تهران: نشر نی.
۲۷. المرزبانی، محمدبن عمران. (۱۹۶۰م). *معجم الشعراء*؛ تحقیق عبدالستار أحمد فراج، بیروت: دار إحياء الكتب العربیة.

ب) مقالات

۱. احمدی، محمد عزیز. (۱۳۸۸ش). «لقب نمادی از هویت یا برجستگی از حقارت»؛ *مجله انسانشناسی*، ش ۱۱، صص ۹-۲۴.
۲. عبداللهی، حمید و دیگران. (۱۳۹۰ش). «داغ ننگ و هویت اجتماعی: بررسی موردی عوامل داغ ننگ زننده بر افراد دارای معلولیت جسمانی آشکار در شهر رشت»؛ *مجله بررسی مسائل اجتماعی ایران*، سال دوم ش ۶ و ۵، بهار و تابستان، صص ۱۹۵-۲۲۲.
۳. قاسم زاده، سیدعلی. (۱۳۹۳ش). «جامعه‌شناسی رفتار در رمان طناب کشی برمبنای نظریه داغ ننگ»؛ *فصلنامه نقد ادبی*، شماره ۲۶، تابستان، صص ۱۴۷-۱۶۹.

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال پنجم، دوره جدید، شماره شانزدهم، تابستان ۱۳۹۳

تحليل اجتماعي لألقاب الشعراء العرب وفقاً لنظرية الوصمة لغافمن*

منصورة زركوب

أستاذة مشاركة بجامعة أصفهان

محمد رحيمي خويگاني

دكتوراه في اللغة العربية وآدابها بجامعة أصفهان

فاطمة گلي

طالبة دكتوراه بقسم اللغة العربية وآدابها، بجامعة أصفهان

الملخص

تبين نظرية الوصم التي قدمها «اروينغ غافمن» العالم الاجتماعي الأمريكي، أنّ العيوب الجسمية والخلقية والنسبية للإنسان بصفتها «وصمة عار» على جبينه، لها تأثير في السلوك الفردي والاجتماعي؛ اعتماداً على ما وصلت إليه هذه النظرية يهدف هذا البحث إلى تحليل طرق تشكيل ألقاب الشعراء العرب و مدى تأثيرها على سلوكهم الفردي والاجتماعي. ومن أهم ما توصل إليه هذا البحث الذي اتبع المنهج التحليلي - الوصفيّ هو أن الكثير من ألقاب الشعراء العرب يتشكّل إثر وجود عيوب جسمية ونسبية وهذا ما يمكن تحليله في إطار نظرية الوصم؛ فالبحث يبيّن كيف أنّ ردود الفعل الاجتماعية والفردية لشاعر كعنترة يختلف عما نراه عند الخطيئة والشنفرة والأمر مردّه إلى الاختلاف في كيفية التعامل مع الوصمة.

الكلمات الدلالية: ألقاب الشعراء العرب، التحليل الاجتماعي، وصمة العار، إروينغ غافمن

* - تاريخ الوصول: ۱۳۹۱/۰۶/۱۳ تاريخ القبول: ۱۳۹۳/۰۲/۲۷

عنوان بريدالكاتب الإلكتروني: zarkoobm@yahoo.com